

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مطالبی در بزرگداشت مرحوم آیت الله العظمی هاشمی شاهرودی

قبل از شروع بحث، ارتحال آیت الله هاشمی شاهرودی را به همه مراجع بزرگوار، رهبری معظم انقلاب و حوزه‌های علمیه تسلیت عرض می‌کنیم. این ضایعه برای حوزه‌ها بسیار سنگین است. امید این بود که ایشان در حوزه‌ها سال‌ها بماند و مجتهدان بزرگی را برای اسلام و انقلاب تربیت کند ولی اجل مهلت نمی‌دهد و دست تقدیر الهی این چنین رقم می‌زند. ما یاد ایشان را گرامی می‌داریم.

انصافاً ایشان در مباحث علمی (چه مباحث اصولی که از مرحوم آقای صدر به یادگار گذاشت و امروز در حوزه‌ها این کتاب یکی از محورهای مهم برای محققین در علم اصول است و چه سایر مباحث فقهی و اصولی دیگری که از خودشان به یادگار گذاشتند) از قوت خاصی برخوردار بود. ایشان زحمات علمی فراوانی متحمل شد و واقعا آثار خوبی از خودشان به یادگار گذاشتند.

من در دو بحث حرف‌های ایشان را کاملاً و هوَ به هوَ دیدم. یکی در بحث ارث زوجه از عقال که چاپ هم شد و حرف‌های ایشان را آوردم مورد مناقشه قرار دادم. ایشان چهار مقاله در فقه اهل‌بیت نوشته بودند و من همه را ملاحظه کردم. آن جزوه من را که ایشان دیده بود و خوانده بود، شخصی برایم نقل کرد که ایشان گفته بود که خیلی دقیق نوشته.

همچنین بحثی راجع به ضمان ارزش پول، اگر ارزش پول کاهش پیدا کند باز ایشان مقالاتی داشت و من همه اینها را در همان بحث کتاب البیع متعرض شدم. مخصوصاً بحث دوم انصافاً خیلی دقیق‌تر بحث کرده بود. خصوصیات ایشان این بود که خیلی و رای این مباحث موجود، خودش اهل حرف بود و مسائل و مطالبی را به میدان بحث می‌آورد.

این ویژگی است یعنی اینکه انسان بیاید مطالب دیگران را تکرار کند و عقب جلو کند و حاصل جدیدی را ارائه ندهد چندان اهمیت ندارد ولو اینکه فی نفسه همین هم مهم است. ایشان ذهن بسیار قوی در خلق مباحث داشت. اینکه من می‌گویم از نوشته‌های ایشان عرض می‌کنم و واقعاً فقدان چنین شخصیتی خسارت بر حوزه است.

از طرف دیگر خدمات فراوانی را برای نظام و انقلاب کرده که حوزه‌ها باید این را سرمشق قرار بدهند. واقعاً رفتن ایشان از حوزه به مسئولیت قضایی یک مطلبی بود که به حسب ظاهر هیچ کار درستی نبود. من به ایشان یک وقت عرض کردم شما ای کاش در حوزه می‌ماندید و نمی‌رفتید. گفتند رهبری بر من تکلیف کرد و چاره‌ای نداشتم و خودم هم میل به این کار نداشتم.

علی ای حال خدمات خیلی بزرگی را ایشان به انقلاب کرد. در قوه قضائیه و در مسئولیت‌های مختلف که خود این هم یک برگ

درخشانی از تاریخ زندگی ایشان است و واقعاً مرگ خبر نمی‌کند. انسان نمی‌داند که یک روز دیگر، یک ماه دیگر هست یا نیست! این باید برای ما دو جهت را افاده کند یکی اینکه تا می‌توانیم از وقت استفاده کنیم، تا می‌توانیم از این موقعیت و شرایط استفاده کنیم و کار قوی علمی کنیم. حالا این مباحث علمی به آینده و دیگران منتقل می‌شود یا لااقل برای خودمان یک افق‌های جدیدی باز می‌شود. باید کار کرد و کار علمی انجام داد.

دوم اینکه به فکر آینده از نظر ظاهری نباشیم که بگوییم ما حتماً باید به اینجا برسیم، حالا چه پیش آمد، هر چه خدا می‌خواهد، واقعاً هیچ لذتی بالاتر از این نیست که انسان به مرحله برسد که راضی به رضای الهی باشد. مقدّر انسان اگر این است که عمرش کوتاه باشد آدم راضی باشد. عمرش طولانی باشد راضی باشد. بعد همه اینها یک محاسن و معایبی دارد که هیچ کدام را نمی‌گوییم این عمر طولانی کرد و خیلی خوب شد، او عمرش کوتاه شد و خیلی بد شد، گاهی اوقات در اینها یک حکمت‌هایی وجود دارد که انسان نمی‌داند، شاید اگر انسانی می‌ماند و یک مسئولیت‌هایی روی دوشش می‌آمد و نمی‌توانست از عهده آن به درستی بر بیاید و مشکلاتی برایش بین خودش و خدایش پیش بیاید.

این را که عرض می‌کنم اگر در همه امور توسعه بدهیم خیلی مهم است، در فقر، ثروت، سلامتی، مریضی، طولانی بودن عمر، در عنوان داشتن یا نداشتن. گاهی اوقات بعضی از شهرت‌ها جز هلاکت برای انسان چیزی نیست و انسان را به مهلکه می‌برد. گاهی اوقات انزواها انسان را به مهلکه می‌برد. گاهی اوقات انسان فکر می‌کند اگر منزوی باشد کاری به چیزی نداشته باشد این هم خودش یک نوع هلاکتی است. انسان باید هر چه هست ببیند که خدا چه می‌خواهد و رضایت خدای تبارک و تعالی در چیست.

یکی از آقایان اساتید به من گفت یک روزی خدمت والد شما صحبت همین که یک عده‌ای تکالب بر دنیا و مقام دارند. گفت من به ایشان عرض کردم دعا کنید ما به فکر مقام نباشیم، ایشان فرمود دعا می‌کنم ولی فکر نکنی همین فکر درست است.

ممکن است گاهی اوقات همین برای انسان دکان باشد، انسان بگوید من زاهدم، من معرض از دنیا هستم، فرمود همین برای آدم دکان است، همین برای آدم هلاکت است، انسان خیال می‌کند که خودش را در مسیر زهد قرار داده.

خلاصه هر چه آدم به هر طرف برود به یک نحوی است و یک بساطی است و این مقام رضا خیلی مهم است و آسان هم نیست. اینطور نیست که آدم بگوید من رسیدم به مقام رضا، خیال می‌کند به مقام رضا رسیده. تا وقت امتحانات پیش نیاید آدم نمی‌فهمد به این مقام رضا رسیده یا نه؟

علی‌ایّ حال ارتحال ایشان را یک ضایعه بزرگی برای حوزه‌ها و برای انقلاب می‌دانیم. امیدواریم این کتاب‌های علمی که از ایشان مانده این خدماتی که به این انقلاب کردند برای همه الگو باشد و خداوند درجات ایشان را عالی بفرماید.

ما اولین باری که با آثار ایشان آشنا شدیم، این دوره هفت جلدی بحوث مرحوم آقای صدر که ایشان نوشتند هنوز چاپ نشده بود و فقط جلد هفتم که همین بحث تعادل و تراجیح است چاپ شده بود. ما با یکی از دوستانمان آن موقع می‌گفتیم خودمان یک بحثی کنیم (بحث کمپانی) اقوال و انظار را بیاوریم. متن را همین جلد هفتم بحوث قرار دادیم و سه سال طول کشید به یک سوم کتاب رسیدیم، بحث‌های مفصلی می‌کردیم. آنجا دیدیم غیر از اینکه مرحوم آقای صدر در حدّ بسیار بالایی قرار دارد خود مقرر هم از قوّت علمی برخوردار است. خدا هر دویشان را با اولیائش محشور بفرماید. خدا ان شاءالله عاقبت ما را، عاقبت علمی ما را، عاقبت عمر ما را ختم به خیر بفرماید.

بحث در قاعده «الجمع مهما أمكن أولى من الطرح» است. این قاعده مدلول روایت یا آیه نیست و تنها دو دلیل داشت که ملاحظه فرمودید هر دو دلیل مخدوش است.

بازگشت به دیدگاه مرحوم شیخ

مرحوم شیخ در ادامه می‌فرماید دلیل مهم بر ردّ این قاعده، اجماع و سیره علماست به این بیان که علمای اسلام از زمان صحابه الی یومنا هذا مرجّحات را در اخباری که به حسب ظاهر با هم تعارض می‌کردند می‌آوردند و بعد یکی را اختیار و دیگری را طرح می‌کردند؛ هیچ وقت نمی‌گفتند دو روایت را تا جایی که امکان دارد تأویل و توجیه کنید ولو به تأویل غیر عرفی و من دون شاهد. تعبیر به علمای اسلام، نشان می‌دهد این مسئله اختصاص به شیعه ندارد.

شاید کسی اشکال کند صاحب عوالی اللّٰثالی هم قاعده جمع را به اجماع علما منتسب کرد و گفت اجماع علما این است که مهما أمكن الجمع بین الدلیلین سراغ جمع بین الدلیلین می‌روند و اگر امکان نداشت سراغ اخبار علاجیه می‌روند.

ایشان در پاسخ می‌فرمایند مراد از امکان در کلام عوالی اللّٰثالی همین امکان عرفی، در مقابل امتناع عرفی است. امتناع عرفی یعنی حمل بدون قرینه لفظ بر معنایی ممنوع است و حتماً برای این حمل قرینه نیاز است. پس جمله‌ی مهما أمكن یعنی جمع و تأویلی که بر آن شاهد وجود داشته باشد نه هر تأویلی که شاهد و قرینه نداشته باشد لذا کلام عوالی اللّٰثالی هم با اجماعی که ما ذکر کردیم سازگاری دارد^[1].

تحقیق مرحوم شیخ در بحث

مرحوم (شیخ اعلی الله مقامه) در ادامه شروع به ارائه تحقیق در مسئله می‌کند و می‌فرماید دو خبر متنافی به حسب ظاهر، سه صورت هستند:

الف- باید هر دو را تأویل ببریم: یعنی برای جمع بین دو خبر به ظاهر متعارض، باید در هر دو دلیل تصرف کنیم ولو شاهد و قرینه‌ای نداشته باشیم. مرحوم شیخ می‌فرماید این صورت مواجه با سه اشکال مخالفت با دلیل^[2]، نص^[3] و اجماع^[4] است که ذکر شد.

ب- احدهمای معین را باید تأویل ببریم: مرحوم شیخ می‌گویند این صورت تنها در مسئله نص و ظاهر معنا دارد و ما به کمک نص در ظاهر تصرف می‌کنیم.

ج- احدهمای غیر معین را باید تأویل ببریم: شیخ می‌فرماید این صورت به دو گونه قابل تصور است:

ج-1- احدهما مزیتی بر دیگری دارد: در این صورت باید به ذوالمزیة عمل کنیم و مثالش اظهر و ظاهر است. مرحوم شیخ بین نص و ظاهر و اظهر و ظاهر را از لحاظ تقسیم‌بندی (و نه حکم) تفکیک کرده و می‌فرماید هر چند در هر دو مثال، ظاهر به سبب نص یا اظهر مورد تصرف قرار می‌گیرد اما بین این‌ها فرق وجود دارد؛ لذا برای روشن فرق، این تقسیم را ذکر می‌کنند.

شیخ می‌فرماید در مثال نص و ظاهر، با تعبد به نص و ظاهر راهی غیر از تصرف در ظاهر نداریم اما در مثال اظهر و ظاهر، اگر

هم به اظهر و هم به ظاهر تعبد پیدا کردیم، همانطور که با اظهر می‌توان در ظاهر تصرف کرد، با ظاهر هم می‌شود اظهر را تأویل برد چون حجیت هر دو مستند به اصالة الحقيقة است. به بیان دیگر چون بین اظهر و ظاهر تعارض است پس امکان وقوعی وجود دارد که به سبب اصالة الحقيقة در اظهر، اصالة الحقيقة در ظاهر کنار بگذاریم و بالعکس اما عرف اصالة الحقيقة در ظاهر را کنار گذاشته و به اصالة الحقيقة در اظهر عمل می‌کند اما در نص و ظاهر اصلاً تعارضی در کار نیست لذا تا تعبد به نص پیدا کردیم باید در ظاهر تصرف کنیم^[5].

ج-2- احدهما مزیتی بر دیگری ندارد: یعنی هیچ کدام اظهر از دیگری یا هیچ کدام نصّ نسبت به دیگری نیست. مرحوم شیخ (اعلی الله مقامه) در رسائل دو قول ذکر کردند. مرحوم سید یزدی در حاشیه رسائل شش قول ذکر کردند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ فرائد الأصول، ج4، ص: 24 و 25: هذا كله، مضافاً إلى مخالفتها للإجماع؛ فإن علماء الإسلام من زمن الصحابة إلى يومنا هذا لم يزالوا يستعملون المرجّحات في الأخبار المتعارضة بظواهرها، ثم اختيار أحدهما و طرح الآخر من دون تأويلهما معاً لأجل الجمع. و أمّا ما تقدّم من عوالي اللآلي، فليس نصّاً، بل و لا ظاهراً في دعوى تقديم الجمع بهذا النحو على الترجيح و التخيير؛ فإنّ الظاهر من الإمكان في قوله: «فإن أمكنك التوفيق بينهما»، هو الإمكان العرفي، في مقابل الامتناع العرفي بحكم أهل اللسان، فإنّ حمل اللفظ على خلاف ظاهره بلا قرينة غير ممكن عند أهل اللسان، بخلاف حمل العامّ و المطلق على الخاصّ و المقيد. و يؤيده قوله أخيراً: «فإذا لم تتمكّن من ذلك و لم يظهر لك وجهه فارجع إلى العمل بهذا الحديث»؛ فإنّ مورد عدم التمكن و لو بعيداً - نادر جداً. و بالجملة: فلا يظنّ بصاحب العوالي و لا بمن هو دونه أن يقتصر في الترجيح على موارد لا يمكن تأويل كليهما، فضلاً عن دعواه الإجماع على ذلك.

[2] □ يعني مخالفت با محتوا و اصالة الظهور دليل که دلالت بر حکمی مانند حرمت، وجوب، استحباب و... دارد.

[3] □ يعني مخالفت با اخبار علاجیه.

[4] □ يعني مخالفت با اجماع عملی که مرحوم شیخ انصاری از عمل علمای اسلام ذکر کردند. شاید کسی اشکال کند که این اجماع در مسئله اصولی است لذا حجیت ندارد. در پاسخ باید گفت اولاً به نظر ما اجماع در مسئله اصولیه حجیت دارد ثانیاً هر چند شیخ اجماع در مسئله اصولیه را قبول ندارد ولی اجماع مذکور، اجماع تعبدی کاشف از قول معصوم نیست. مراد ایشان از ذکر اجماع اشاره به ضروری بودن این مسئله است پس نیاز به کشف از قول معصوم ندارد. مثلاً در فقه اگر گفتیم حج ضروری اسلام است دیگر ضرورتی ندارد وجوبش را از آیه «لله على الناس حج البيت» اثبات کنیم.

[5] □ فرائد الأصول، ج4، ص: 25 و 26: و التحقيق الذي عليه أهله: أن الجمع بين الخبرين المتنافيين بظاهرها على أقسام ثلاثة: أحدها: ما يكون متوقفاً على تأويلهما معاً. و الثاني: ما يتوقف على تأويل أحدهما المعين. و الثالث: ما يتوقف على تأويل أحدهما لا بعينه. أمّا الأوّل، فهو الذي تقدّم «2» أنّه مخالف للدليل و النصّ و الإجماع. و أمّا الثاني، فهو تعارض النصّ و الظاهر، الذي تقدّم «3» أنّه ليس بتعارض في الحقيقة. و أمّا الثالث، فمن أمثلته «4»: العامّ و الخاصّ من وجه، حيث يحصل الجمع بتخصيص أحدهما مع بقاء الآخر على ظاهره. و مثل قوله: «اغتسل يوم الجمعة»، بناء على أنّ ظاهر الصيغة الوجوب. و قوله: «ينبغي غسل الجمعة»، بناء على ظهور هذه المادّة في الاستحباب، فإنّ الجمع يحصل برفع اليد عن ظاهر أحدهما. و حينئذ، فإن كان لأحد الظاهرين مزية و قوّة على الآخر - بحيث لو اجتمعا في كلام واحد، نحو رأيت أسداً يرمي «1»، أو اتّصلا في كلامين لمتكلّم واحد، تعيّن العمل بالأظهر و صرف الظاهر إلى ما لا يخالفه - كان حكم هذا حكم القسم الثاني، في أنّه إذا تعبدنا «2» بصدور الأظهر يصير قرينة صارفة للظاهر من دون عكس. نعم، الفرق بينه و بين القسم الثاني: أنّ التعبد بصدور النصّ لا يمكن إلّا بكونه صارفاً عن الظاهر، و لا معنى له غير ذلك؛ و لذا ذكرنا دوران الأمر فيه بين طرح دلالة الظاهر و طرح سند النصّ، و فيما نحن فيه يمكن التعبد بصدور الأظهر و إبقاء الظاهر على حاله و صرف الأظهر؛ لأنّ كلا من الظهورين مستند إلى أصالة الحقيقة، إلّا أنّ العرف يرجّحون أحد الظهورين على الآخر، فالتعارض موجود و الترجيح بالعرف بخلاف النصّ و الظاهر.